



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی
موضوع جزئی: دیدگاهها پیرامون حکم تاسیسی و امضائی
تاریخ: ۸ آبان ۱۳۸۹
مصادف: ۲۲ ذی القعدة ۱۴۳۱
جلسه: ۲۲
تدوین: رضا سیدآبادی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

کلام صاحب منتقى الاصول:

بحث در دیدگاه سوم به نقل کلام صاحب منتقى الاصول منتهی شد. که در جلسه گذشته با توجه به سوال و جوابی که مطرح شد نتوانستیم وارد بحث شویم. ابتدا کلام ایشان را ذکر می‌کنیم و بعد به بررسی آن می‌پردازیم. ایشان می‌فرمایند دلیلی که متکفل بیان حکم مماثل با حکم موجود متحقق الاعتبار است بفرقی از این سه نحو می‌تواند باشد، یعنی اگر حکمی موجود شده باشد و اعتبارش تحقق پیدا کرده باشد و دلیلی بخواهد متکفل بیان یک حکم مماثل با آن باشد از سه حال خارج نیست. تارة این حکم اخباری است و اخیری انشائی و انشائی خود بر دو قسم است.

فرض اول:

اما مقصود از اخباری اخبار از تحقق حکم است ولو اینکه به حسب ظاهر و صورت انشاء حکم باشد ولی در واقع خبر از حکمی که تحقق پیدا کرده می‌دهد و برای این نوع مثال می‌زنند به اوامر ارشادیه؛ که به صورت انشاء است ولی در واقع اخبار از تحقق متعلق آن اوامر در خارج می‌باشد.

فرض دوم:

و اما انشائی خودش به دو نحوه است تارة این حکم انشائی منبث از اراده ایصال حکم غیر است به این معنا که دلیل دارد حکمی را انشاء می‌کند و در واقع غرض انشاء حکم این است که حکم غیر و یک حکم دیگری که تحقق پیدا کرده را به مخاطب خودش برساند و مثالی که می‌زنند عبارت است از اوامر تبلیغیه مثلاً پدر که به پسرش امر به نماز می‌کند این امر به نماز در واقع برای بعث و تحریک پسر است و اخبار نیست ولی غرض او از این بعث و تحریک ایصال فرمان خدا به فرزندش می‌باشد یعنی می‌گوید صلّ که در مقام انشاء است منتها هدفش این است که خدا این را گفته و این دستور خدا است.

فرض سوم:

و اما در فرض سوم اینگونه نیست به این معنا که در حکم ایصال امر غیر لحاظ نشده و همچنین اخبار هم نیست، بلکه صرفاً انشاء الحکم لحاظ شده منتها این حکمی که انشاء شده مماثل با آن حکمی است که غیر اعتبار کرده نه بیشتر. در ادامه ایشان می‌فرمایند از این دلیل به هر سه نحو آن عنوان امضاء و تقریر نسبت به حکم غیر، انتزاع می‌شود؛ در هر سه نوع پای حکم غیر در میان است و این دلیل شرعی متکفل بیان یک حکمی است که این حکم با آن حکم دیگر مثل هم هستند ولی گاهی این دلیل خبر از آن حکم می‌دهد (فرض اول) و گاهی انشاء حکم می‌کند به غرض ایصال حکم

غیر (فرض دوم) و گاهی انشاء حکم می کند و یک حکم مماثل با آن جعل می کند نه اخبار است و نه ایصال امر غیر در کار است (فرض سوم).

در هر سه فرض عنوان امضاء انتزاع می شود یعنی در نحو اول می توانیم بگوییم شارع امضاء کرده حکم غیر را و همچنین در فرض دوم و سوم؛ منتها آنچه که به بحث ما مربوط می شود این بخش سوم است که ایشان می فرماید ادله شرعی ای که متکفل انشاء احکام مماثل احکام عقلائیہ عرفی است همه از این قبیل می باشند، در این ادله صرفاً انشاء الحکم لحاظ شده ، لحاظ ایصال حکم عقلاء به مکلف یا اخبار از حکم عقلاء در کار نیست این قسم سوم به بحث ما مربوط می شود. یعنی دلیل شرعی در مواردی که عقلاء و عرف حکمی دارد اگر وارد می شود جعل حکم مماثل با حکم عرف و عقلاء می کند (دیدگاه سوم) یعنی با این حکم خداوند تبارک و تعالی حکمی مماثل با حکم عقلاء و عرف جعل می کند که این هم امضاء است.

آن وقت از این مطلب ایشان نتیجه می گیرند که اگر چنانچه در حلیت بعضی از بیوعی که در ن زد عرف معتبر نیستند ما تردید کنیم می توانیم به اطلاق آیه احل الله البیع تمسک کنیم و حلیت آن بیعها را ثابت کنیم . احل الله البیع یک دلیل امضائی است و یعنی اینکه خداوند بیعها را که در عرف بیع محسوب می شوند را حلال کرده؛ این در درجه اول دایره مدار صدق عرفی است و در واقع امضاء می کند آن چیزهایی را که عند العرف حلالند یعنی هم صدق موضوعی برای بیع مهم است - کل ما یکون بیعا- و همچنین آن بیع باید از نظر عرف معتبر باشد. پس هر چیزی که از نظر عرف بیعش حلال باشد احل الله البیع هم آن را شرعاً حلال می کند الا بیع ربوی را یا بعضی از بیع هایی که دلیل خاصی بر مخالفت شارع وجود دارد. پس در واقع شارع با احل الله البیع حلیت بیعی را که عند العرف معتبر است را امضاء می کند.

حال سوال این است که اگر در موردی شک کردیم در اینکه آیا در نزد عرف بیعی حلال است یا خیر و معتبر است یا نه؟ آیا ما می توانیم به اطلاق احل الله البیع تمسک کنیم یا نه؟ چون دلیل احل الله البیع بیعها را که در نزد عرف معتبرند را امضاء کرده، اما اگر در یک جایی شک کردیم که آیا این بیع در نزد عرف معتبر هست یا نیست. آیا طبق آن مبنا می توانیم به اطلاق احل الله البیع تمسک کنیم و بگوییم بیعش حلال است و شارع آن را امضاء کرده؟

به نظر بدوی باید بگوییم نمی شود به اطلاق آن تمسک کرد؛ چون ما در اعتبار آن بیع عند العرف تردید داریم، اصلاً نمی دانیم این بیع عند العرف معتبر هست تا بعد شارع آن را امضاء کند یا نه؛ اما اگر به این نحو گفتیم که دلیلی که متکفل بیان حکم است جعل حکم مماثل با حکم عرف و عقلاء می کند و حکم مماثل منافاتی ندارد با اینکه عنوان امضاء هم از آن انتزاع شود؛ یعنی خودش حلیت شرعی نسبت به بیع تاسیس می کند، و این را بعداً می گویند که در این صورت در واقع تاسیس است و فقط صورت امضاء دارد.

اگر این را گفتیم در مواردی که شک داریم که بیعی در نزد عرف معتبر است یا نه؟ می توانیم به اطلاق احل الله البیع تمسک کنیم. چون فقط اگر صدق موضوعی بیع بشود خواه عرف حلال بداند یا نداند به اطلاق احل الله البیع می توانیم تمسک کنیم و بگوییم این حلال است این نتیجه ای است که ایشان از این مبنا می گیرد، چون ایشان می گویند عمده مساله این است که این دلیل دارد یک حکم مماثل با حکم عقلاء را افاده می کند و این مضر به تمسک اطلاق نیست و اگر حکم مماثل نباشد ما در اخذ به اطلاق مشکل داریم.

ان قلت:

در ادامه ایشان یک دعوائی را ذکر می‌کند و دعوا را رد می‌کنند که برای فهم بهتر کلام ایشان لازم است به آن اشاره کنیم، اگر کسی ادعا کند ما از امثال این دلیل نمی‌توانیم عنوان امضاء را انتزاع کنیم چون ظاهر دلیل امضائی این است که باید حکم غیر لحاظ شود و اصلاً معنای امضاء این است، وقتی می‌گوییم یک دلیلی امضائی است یعنی امضاء یک چیز دیگر؛ پس در دلیل، حکم غیر، ملحوظ است؛ در حالی که شما می‌گویید در دلیل، حکم غیر لحاظ نشده، پس دلیل امضائی محسوب نمی‌شود؛ چون ایشان در نفع سوم گفتند حکم مماثلی که انشاء شده فقط مماثل با غیر است، نه اخبار از غیر است و نه ایصال حکم غیر؛ فقط مماثل با اوست که معنایش این است که در این دلیل حکم غیر لحاظ نشده و این با امضائی بودن دلیل منافات دارد و ادله شرعی‌ای که اصطلاحاً دلیل امضائی نامیده می‌شوند در مقام امضاء و تقریر احکام غیر وارد شده‌اند پس باید این ادله به این نحو باشد.

قلت:

این دعوا به نظر ایشان مندرج است و می‌گوید این دعوا قابل قبول نیست چون اطلاق لفظ امضاء بر ادله شرعی مذکوره به اعتبار لحاظ حکم غیر در آنها نیست، اینکه ما می‌گوییم این دلیل امضائی است نه به این دلیل است که حکم غیر در آن لحاظ شده چون اساساً لسان این ادله از این مسئله ابراء دارد و نمی‌تواند در این ادله حکم غیر لحاظ شود و اصلاً لسانش ابراء از حکم غیر دارد.

آن وقت سوال می‌شود پس به چه اعتبار به این ادله، ادله امضائیه می‌گویند؟ ایشان می‌گویند فقط به این جهت که حکمی که بواسطه این ادله انشاء شده مماثل با حکم عقلاء است و نه بیشتر؛ ارتباط این دلیل با حکم غیر نه مسئله اخبار است و نه ایصال الی الغیر، تنها مماثلت در این جا وجود دارد و به اعتبار مماثلت، مثل بودن و شبیه بودن این حکم با حکم عقلاء و عرف به این دلیل می‌گویند دلیل امضائی. با این بیان معلوم می‌شود که این احکام و ادله تاسیسی هستند گرچه عنوان و صورت امضائی دارند. ایشان در انتها می‌گویند امضاء مساوق عدم ردع و موافقت است نه انفاذ آن چیزی که دیگران گفته‌اند.

خلاصه:

در مواردی که عقلاء و عرف حکمی دارند اگر دلیل شرعی متکفل بیان یک حکم مماثل با آن حکم عرف و عقلاء باشد در واقع اینجا دارد یک حکم مماثل با آن احکام عرفیه و عقلائیه را جعل می‌کند و این هم یک نوع تاسیس است.

بررسی کلام صاحب منتقی الاصول:

حال باید ببینیم این فرمایش صاحب منتقی الاصول صحیح است یا خیر؟ در بین این انحاء سه‌گانه‌ای که ایشان در باره دلیل متکفل بیان حکم مماثل با یک حکم متحقق الاعتبار بیان کردند آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود نوع سوم است. درباره نوع سوم ایشان می‌گویند: گاهی در امر و دلیل، لحاظ ایصال حکم دیگر نشده و همچنین لحاظ اخبار هم در آن نیست، بلکه صرفاً انشاء الحکم لحاظ شده منتهی این حکم انشاء شده مماثل با حکمی است که عقلاء و عرف اعتبار کرده‌اند. پس طبق بیان ایشان در این ادله صرفاً انشاء و جعل حکم مماثل بر مکلف لحاظ شده و لحاظ ایصال حکم عقلاء به مکلف یا اخبار از حکم عقلاء نیست؛ آن وقت ایشان در پاسخ به این اشکال که ظاهر دلیل امضائی این است که در آن حکم غیر

لحاظ شود در حالی که در آن دلیل حکم غیر لحاظ نشده، پس دلیل امضائی محسوب نمی‌شود این چنین می‌گوید اطلاق لفظ امضاء بر ادله شرعیه مذکوره فقط به این اعتبار است که حکمی که به واسطه این ادله انشاء شده مماثل با حکم عقلاء است و به هیچ وجه لحاظ حکم غیر در آن نیست. عمده دلیل ایشان بر این مطلب این است که لسان ادله از این مساله اباء دارد، این مساله که اطلاق لفظ امضاء بر این ادله به اعتبار لحاظ حکم غیر در آن باشد. ما در چند موضع از کلام ایشان تامل داریم:

موضع اول:

حالا اشکال ما این است که چرا لسان ادله از این مساله اباء دارد؟ اگر می‌خواست لحاظ حکم غیر در آن باشد باید چگونه بیان می‌کرد؟ مگر در اوامر ارشادیه که ایشان معتقد است در ادله متکفل اوامر ارشادی اخبار از تحقق حکم غیر است یا در اوامر تبلیغیه که مدعی هستند که منبعث از اراده ایصال حکم غیر است، در این دو چه خصوصیتی در لسان دلیل وجود دارد که نسبت به این جهت اباء ندارند اما در این قسم نسبت به این مساله اباء دارد؟ چه فرقی می‌کند بین دلیلی که به صورت امر ارشادی وارد شده و اخبار از حکم غیر می‌دهد یا دلیلی که ایصال به حکم غیر دارد با این نوع سوم؟ این دلیل مگر چه خصوصیتی دارد که اباء دارد؟ چرا نمی‌شود در آن لحاظ حکم غیر را کرد؟ این یک مطلبی است که ایشان فقط ادعا کرده و دلیلی بر آن اقامه نکرده است. چرا احل الله البیع نتواند ارشاد به حکم عقل و عقلاء مبنی بر حلیت بیع باشد.